

قداست و جلالت رهبری!!

آیا می‌توان از ولی فقیه انتقاد کرد و عملکرد او را زیر سؤال برد و به رعایت عدالت و انصاف هشدارش داد!؟

پاسخ این سؤال برای کسانی که به دموکراسی و حاکمیت ملت اعتقاد دارند روشن است. مخاطب سؤال کسانی هستند که به ولایت مطلقه فقیه باور دارند و او را در مقام نیابت معصوم می‌دانند.

نگارنده برای دریافت پاسخ خود، به نظریات آقای "مصباح یزدی"، که ایشان را فعلاً فیلسوف و تئوریسین دولت و جناح حاکم می‌دانند، در مقاله: "حکومت و مشروعیت" مراجعه کردم. بخش پایانی این مقاله تحت عنوان: "انتقاد از ولی فقیه" دقیقاً همان چیزی بود که به دنبالش می‌گشتم!... و با کمال تعجب در همان آغاز به جمله زیر برخوردیم:

"... بنابراین نه تنها انتقاد از ولی فقیه جایز است، بلکه واجب شرعی مسلمانان است، و منافع و مصالح شخصی یا گروهی نباید مانع انجام آن شود"

تعجب و تحسین بنده چندان دوام نیافت و با خواندن شیوه و شرایطی که ایشان برای انتقاد از رهبری قائل شده بود، به یاد شعر معروف: شیر بی یال و دم و اشکم که دیدی در جهان.... افتادم و مأیوس شدم.

آقای مصباح در بیان "شیوه انتقاد"، در آغاز به نکات درستی اشاره کرده بود، اما در آخر با طرح دو شرط، عملاً انتقاد از رهبری را موکول به محال و یا ابتر و بی‌فایده ساخته بود.

شرط اول "قداست و جلالت رهبری"؛ و شرط دوم "سوء استفاده دشمنان" بود که هر دو واژه‌هایی کشدار و قابل توجیه و تفسیر به دلخواه هستند.

ایشان در تبیین ضرورت حفظ "قداست" رهبری، با مثالی از تفاوت نحوه انتقاد فرد از دوست، همسر و فرزند خود، در مقایسه با انتقاد از پدر یا استاد، نتیجه می‌گیرد:

"فرزند و شاگرد برای استاد خود احترام خاصی قائلند، اما فوق آنها قداستی است که برای امام و جانشین او وجود دارد. قداست... محبتی همراه با احترام و تواضع است و چون ولی فقیه در مقام نیابت معصوم قرار دارد، از این رو از قداست والائی برخوردار است و رعایت کمال احترام و ادب برای او ضروری است و حفظ حرمت و شأن او بر همه لازم است. لذا انتقاد باید به گونه‌ای بیان شود که هیچ گونه تأثیر سوئی بر قداست و جلالت جایگاه ولی فقیه نداشته باشد"

آقای مصباح چنین باوری را عملاً هم اثبات کرده‌اند، هنگامی که صادقانه! سال گذشته در مراسم دید و بازدید "به پای رهبری افتادند" و ادای احترام کردند و در پاسخ به سؤال، مندرج در وبلاگ آقای "مهدی خزعلی" (به نقل از نوشته: "هیبت سلطانی مرا گرفت")، گفتند:

"این عمل احترام به رهبر است و احترام به رهبر، احترام به امام زمان است و عین توحید است!!"

اما شرط دوم، همانطور که گفته شد، توجه به دشمن است. طبق نوشته ایشان:

"انتقاد از رهبر باید هوشمندانه طراحی شود تا موجب سوء استفاده دشمنان نشود"

و بالاخره راه حل ایشان تحت عنوان: "بهترین شیوه انتقاد" به رهبری و مسئولان نظام، به همین سادگی است که در زیر می‌خوانید:

بهترین شیوه انتقاد (از رهبری)، نوشتن نامه به دبیرخانه مجلس خبرگان و بیان موارد لازم است، انتقاد از دیگر مسئولان نظام.... "هرکس شکایتی از طرز کار مجلس یا قوه مجریه یا قوه قضائیه داشته باشد، می‌تواند شکایت خود را کتباً به مجلس شورای اسلامی عرضه کند. مجلس موظف است به این شکایات رسیدگی کند و پاسخ دهد!!"

شرایط و محدودیت‌های فوق و شیوه پیشنهادی آقای مصباح، که البته در کره شمالی، لیبی، سوریه و برخی کشورهای آفریقائی یا حاشیه خلیج فارس هم کمابیش همین‌طور عمل می‌شود، هرچند در دنیای امروز میان خردمندان خریداری ندارد و مناسبات قرون وسطائی را تداعی می‌کند، اما از آنجائی که چنین ادعا می‌شود که گویا این شیوه‌ها برخاسته از متن دین است، ضروری می‌نماید اعتبار این سخنان را به "کتاب و سنت" عرضه کنیم.

الف) قداست و جلالت رهبری

قاعدتاً اگر "قداست قائل شدن" برای ولی فقیه، همچنان که پاپ در دستگاه روحانیت مسیحیان دارد، مورد قبول اسلام باشد، باید چنین جایگاهی برای پیامبر، که بالاترین شأن و مقام را در دستگاه دینی دارد، توصیه شده باشد و در قرآن و سنت نیز نشانه‌های آن موجود باشد. علاوه بر آن، حکومت پنج ساله حضرت علی هم الگوهائی را برای شیعیان باقی گذاشته است که باید به آن هم نظر داشت. اشارات اجمالی زیر بر همین اساس فراهم شده تا ادعای قداست رهبری، با محک مکتب سنجیده شود.

در مورد "قداست" پیامبر، با یک بار مرور قرآن به آیاتی برمی‌خوریم که توصیه‌هائی به مؤمنین در رعایت شأن و جایگاه پیامبر^ص شده است. اما این توصیه‌ها (که در پنج آیه ابتدای سوره حجرات و آیات ۵۳، ۵۵، ۶۹ سوره احزاب آمده است) تماماً در نکوهش آزار و اذیت رساندن و ایجاد زحمت و دردسر فراهم کردن برای پیامبر است نه "قداست و جلالت" قائل شدن برای او! یعنی جنبه سلبی دارد نه ایجابی، نفی و نهی است نه امر و الزام!! مثل:

پیشی نگرفتن از او در کارها، صدای خود را بر او بلند نکردن، از فاصله دور او را خطاب نکردن، بدون دعوت به خانه او نرفتن و توقف بیش از حد پس از صرف غذا نداشتن، وارد نشدن به حریم داخلی خانه او، و بالاخره چشم طمع نداشتن به ازدواج بعدی با همسرانش...

موارد فوق تماماً جنبه شخصی دارد و حکایت از ادب و آداب می‌کند که اعراب جاهلیت، ناآگاه از آن بودند و اینک که از نظام قبیله‌ای باید به نظام مدنی در شهر مدینه منتقل می‌شدند ناگزیر بودند آنرا فرا گیرند. هیچکدام این توصیه‌ها در مناسبات سیاسی یک ملت با رهبر نمی‌گنجد و اصلاً از مقوله‌ای دیگر است.

قرآن نه تنها قداست قائل شدن برای هیچ فردی را بر نمی‌تابد، بلکه دائماً برای جلوگیری از زنده شدن آفت شرک و شخصیت پرستی در توده‌های مردم، "بت شکنی" می‌کند. خداوند در عین تجلیل فراوان از بندگان برگزیده‌اش و نمایش خصال نیکوی آنان، جا به جای قرآن، پیامبران (حتی پیامبر خاتم را)، مورد عتاب و خطاب قرار داده و به توبه و استغفار خوانده است. در نوشته دیگری یادآور شده بود که "الحن قرآن در باره پیامبران، بیش از تجلیل و تعظیم و تعریف، لحن تعلیم و تربیت و تذکر و حتی تهدید و توبیخ دارد!!" نگاه کنید به چند نمونه، از ده‌ها نمونه، به خاتم النبیین^ص:

اگر (محمد) سخنانی به دروغ به ما بسته بود، قطعاً او را به چنگ قدرت می‌گرفتیم، آنگاه شاهرگش را قطع می‌کردیم، در این حال هیچ یک از شما هم قادر به دفاع از او نبودید! (حاقه ۴۴)

و اگر تو را ثبات نبخشیده بودیم، نزدیک بود اندکی به آنها متمایل شوی. در آن صورت دو چندان در دنیا و دو چندان پس از مرگ عذابت می‌کردیم و در برابر ما هیچ یآوری هم نمی‌یافتی. (اسراء ۷۴ و ۷۵)

... اگر خدا می‌خواست همه را (به اجبار) هدایت می‌کرد، پس از جاهلان مباش! (انعام ۳۵)

خدا تو را عفو کند! چرا به آنها (منافقان) اجازه دادی (از جهاد شانه خالی کنند)؟! (توبه ۴۳)

ای پیامبر چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده برای جلب رضایت همسرانت بر خود تحریم می‌کنی...؟ (سوره ممتحنه)

مسلماً کسی که "خیر خلق الله" بود و بر اخلاق عظیمی تکیه داشت، عالماً عامداً هرگز گناه و نافرمانی محبوب نمی‌کرد، اما همانطور که در مقام مقایسه گفته‌اند: "حسنات الابرار سیئات المقربین" (نیکوئی‌های ابرار، قصورات مقربان محسوب می‌شود)، انتظار خالق از انبیاء و اولیاء، که شاگردان ممتاز مدرسه هستی محسوب می‌شدند، به مراتب بیش از شاگردان عادی مدرسه بوده است. و به تعبیر زیبایی مولوی:

اگر با دیگرانش بود میلی

چرا ظرف مرا بشکست لیلی؟

اگر "قداست و جلالت قائل شدن" برای شاگردان اول مدرسه هستی، هم خطر غرور و غفلت برای آنها به بار می‌آورد و هم شاگردان را به جای توجه به کتاب و معلم، شخص پرست و متوقف در بصری، هم جنس خود می‌کند، چه جای غلو و قداست است برای رهبرانی است که "قدرت" و غلبه آنان را بر مقدرات ملت مسلط کرده است؟

تجربه پنج ساله امام علی(ع) نیز مشحون از مواردی است که قداست زدائی از ذهن مردم شرک زده نسبت به حاکمان، از دغدغه‌های آن پیشوای عدالت بوده است. یک بار در اثنای خطابه، مردی از اصحاب که عنان شیفتگی از کف داده و مراتب گوش به فرمانی خود را همراه ثنا و ستایش فراوان از امام ابراز کرده بود، چنان پاسخ کوبنده‌ای دریافت کرد که دیگران را درس عبرتی برای همیشه باشد تا به غیر از خدا قداستی برای کسی قائل نباشند. در انتهای این هشدار آمده است:

".... با من انسان که با جباران سخن می‌گویند، سخن نگویند و انسان که نزد اهل خشم، خود را از ترس جمع و جور می‌کنند، نزد من خود را حفظ نکنید. با من با آداب تصنعی آمیزش نکنید. گمان نبرید که انتقاد به حق بر من گران می‌آید. و نمی‌خواهم مرا بزرگ (تراز انتقاد شدن) انگارید. زیرا هرکس تحمل شنیدن انتقاد برحق، یا اندرز به عدالت نداشته باشد، مسلماً عمل به آن دو، بر او دشوارتر خواهد بود. پس با من از انتقاد به حق یا رایزنی به عدل باز نایستید، زیرا من در نظر خود بالاتر از آن نیستم که مرتکب خطا نشوم و در اعمال خود از اشتباه ایمن نیستم.... (خطبه ۲۰۷ نهج البلاغه).

ب) توجه به توطئه دشمن

دومین محدودیتی که آقای مصباح برای انتقاد از رهبری قائل شده، امکان سوء استفاده دشمن است! یعنی همان توهم "توطئه" ای که سال‌هاست به بهانه آن، زبان‌ها را دوخته، قلم‌ها را شکسته و قدم‌ها را قلم کرده‌اند!! حربه محارب و مفسد فی الارض و چماق جاسوسی و بیگانه پرستی نیز در سی سال گذشته همواره به همین بهانه‌ها بر سر احزاب و آزاداندیشان بلند بوده است.

آیا واقعاً در کشورهای پیشرفته امروز انتقادی که مردم از رئیس جمهور یا مسئولان نشان می‌کنند، موجب سوء استفاده و توطئه کشورهای رقیب می‌شود؟! حداقل در طول سه دهه اخیر، ما در ایران به موازات تجربه "قداست تراشی" برای رهبری، شاهد انتقادات شدید مردم آمریکا از رؤسای جمهور خود، از نیکسون در جریان واترگیت گرفته تا کلینتون در افتضاح مونیکا و بوش در سیاست‌های جنگی و اقتصادی و... بوده‌اند ولی با محاکمه یا پائین آوردن آنان از قدرت، انسجام نظام خود را حفظ کرده‌اند. وقتی اقتدار از آن ملت باشد، نه یک شخص، سقوط اخلاقی رهبری به سادگی توسط ملت جبران می‌شود.

از بُعد دینی نیز آزادی مردم را به بهانه امنیت نمی‌توان سلب نمود. امنیتی کردن فضای جامعه و تبدیل شهرها و خیابان‌ها به پادگان نظامی و صف آرائی جنگی در برابر ملت، به بهانه دخالت بیگانگان، هیچ توجیه شرعی ندارد.

قرآن (در آیه ۸۱ سوره نساء) از آزادی مخالفان داخلی پیامبر، یعنی منافقان، در تشکیل جلسه سری شبانه، علیه تصمیمات و نظریات رهبری (پیامبر) آن هم نه در شرایط صلح، بلکه در مقدمات جنگ سرنوشت ساز!! یاد کرده است. این آیات در سال هشتم هجری، یعنی اوج اقتدار پیامبر و مسلمانان در مدینه (نه در دوران ضعف مکه) نازل شده است. نگاه کنید:

"می‌گویند مطیع هستیم (اعلام مواضع موافق می‌کنند)، اما همین که از نزد تو بیرون می‌روند، گروهی از آنان خلاف آنچه تو می‌گوئی بی‌توئه می‌کنند (تشکیل جلسه سری شبانه می‌دهند) خداوند تصمیمات شبانه آنان را می‌نویسد، پس با آنان درگیر نشو و به خدا توکل کن که او به عنوان وکیل کافی است.

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً (۱)

آیه فوق در متن آیات مربوط به قتال قرار گرفته است، حتی در چنین شرایطی، این منافقان (که از آیات بعد معلوم می‌شود مسلح هم بوده‌اند) مادام که دست به اسلحه نبرده و تجاوز نکرده بودند، آزادی داشتند که علیه تصمیمات رهبری (پیامبر) در موضوع جنگ هم جلسات شبانه علیه نظریات او تشکیل دهند. در دو آیه قبل آن به پیامبر گوشزد می‌کند "تورا فقط به عنوان رسول فرستادیم و همین که خدا بر هر چیزی گواه است کافی است. هرکس از رسول خدا اطاعت کند از خدا اطاعت کرده، هرکس هم پشت کند، بدان که تو را محافظی علیه آنها قرار نداده‌ایم".

هر چند حتی در ایالات متحده هم قانون اختیارات ویژه‌ای به رئیس جمهور برای تعطیل برخی آزادی‌ها هنگام بروز جنگ داده است، قرآن تحت هیچ شرایطی اصل بنیادین آزادی مخالفت را فدای امنیت نکرده است.

(ج) راه حل انتقاد به رهبری

همانطور که اشاره شد، راه حل آقای مصباح در مورد رهبری، نوشتن نامه به دبیرخانه مجلس خبرگان و در مورد رؤسای سه قوه نامه نگاری با دفتر مجلس شورای اسلامی بود! آیا واقعا چنین پیشنهادی کارساز است؟ در مثلث معیوبی که سه رأس آن یعنی: شورای نگهبان، مجلس خبرگان و رهبری، منتخب و وابسته به یکدیگر و یک بدنه هستند، چگونه می‌توان از کسی به خودش شکایت کرد؟! از مجلس دست چین شده شورای نگهبان جز به خدا به چه کسی می‌توان پناه برد؟

می‌گویند آدم بد هبیتی با چهره ترسناک خود مستأصل بود که چرا کودکی که در بغل گرفته یک سره گریه می‌کند و آرام نمی‌گیرد، گفتند وحشت او از خود توست، او را رها کن آرام می‌گیرد!

باید به آقایان گفت، شکایت ملت از اساس با ولایت مطلقه شماسست که همه چیز را در اختیار خودتان گرفته‌اید، شما کار مردم را به خودشان بسپارید، دست از خشونت و اجبار بردارید، ملت آرام می‌گیرد.

قدرت ذاتاً فسادآور است، راه حلی برای سلامت دولت مردان و کسانی که بر مواضع قدرت و ثروت تکیه دارند، جز مراقبت دائمی مردم بر عملکرد آنان و اعمال حاکمیت بر آنان وجود ندارد. این مهم را دنیای امروز از کانال احزاب، رسانه‌های ملی، مؤسسات مستقل غیر دولتی (NGO) و از جمله وبلاگ نویسان به کار می‌بندد و در اسلام این امور را در چارچوب فریضه اجتماعی "امر به معروف و نهی از منکر" که دقیقاً همان نقش را باید ایفا کند پیش بینی شده، که متأسفانه در جمهوری اسلام مسخ و تبدیل به ابزار کنترل دولت بر شهروندان شده است.

طبق صریح قرآن مسلمانان باید گروه متشکل هم هدفی را تشکیل دهند تا این فریضه را، که مهم‌ترین وظیفه اجتماعی هر مسلمان شمرده شده، ایفا نمایند (آل عمران ۱۰۴). برتری یک جامعه به راستی مسلمان! بر دیگر جوامع بی‌تفاوت نسبت به سرنوشت جمعی، همین احساس مسئولیت مشترک از طریق نظارت بر عملکرد حاکمان است (آل عمران ۱۱۰) که بر دوش زن و مرد (توأم) نهاده شده و نام "ولایت همگانی مسلمانان" نه "ولایت مطلقه یک فرد" بر آن نهاده شده است (توبه ۷۱).

امام علی(ع)، که حکومت پنج ساله‌اش الگوئی بخصوص برای شیعیان بجای گذاشته است، در مذمت مسلمانانی که به دلیل ترس و محافظه کاری از اجرای این رسالت اجتماعی شانه خالی می‌کنند، فرموده است:

"امر به معروف و نهی از منکر" را ترک مکنید که اشرارتان بر شما ولایت می‌کنند، سپس (برای دفع شر آنها) دعا می‌کنید، اما هرگز دعایتان مستجاب نمی‌شود (راه حل دفع فساد ظالمان نشستن و دعا کردن نیست)!!

لا تترکوا الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فیلو علیکم شرارکم ثم تدعون فلا یتجاب لکم (نهج البلاغه نامه ۴۷)

عبدالعلی بازرگان
۱۳ اسفند ماه ۱۳۸۸

۱- فعل "بیّت" دلالت بر انجام کاری شبانه (مخفیانه) می‌کند. کلمه "طائفه" نیز همچون طواف، نوعی حلقه وار کنار هم آمدن و به تعبیر امروزی کاری گروهی و تشکیلاتی را می‌رساند. همینطور جمله "فاعرض عنهم" که رویگردانی ترجمه می‌کنند، به دلیل حرف اضافه "عن" معنای عدم درگیری و معارض نشدن می‌دهد